



بررسی انواع کهن‌الگو در شعر فریدون مشیری

بینا رضائی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

چکیده

اسطوره، یادآور فرهنگ و تاریخ یک ملت است. احیای اسطوره‌های کهن در قالبی نو، گویی انسان معاصر را با دنیای دیگری در اعماق تاریخ آشنا می‌کند. اسطوره‌ها می‌توانند با تلفیق مفاهیم نو در شعر معاصر، پس از عبور از دل تاریخ، خود را زنده و پویا نشان دهند. کهن‌الگو که خود به نوعی برگرفته از اسطوره است گاهی توسط تخیل و ذهن شاعر در ارتباطی آشکار یا پنهان با ادبیات، هنر، روان‌شناسی و مردم‌شناسی، بروز و ظهور می‌یابد. در این جستار کهن‌الگو در شعر فریدون مشیری از شاعران برجسته‌ی معاصر به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی بررسی می‌شود. این نوع، گاه به صورت نمادها و سمبل‌های طبیعی مثل خورشید، صبح، دریا و امثال آن و گاه آرکی‌تایپ یا همان صورت مثالی که ناشی از خرد جمعی است مثل؛ عشق، مرگ، مادر، برادر کشی و امثال آن، در شعر مشیری دیده می‌شود. این پژوهش علاوه بر بررسی انواع کهن‌الگوها در اشعار فریدون مشیری، به تبیین ارتباط افکار و اندیشه‌های گذشته با حال می‌پردازد. قلمرو این پژوهش دو جلد اشعار مشیری با عنوان "بازتاب نفس صبحدمان" است.

واژگان کلیدی: اسطوره، کهن‌الگو، فریدون مشیری، اشعار.



مقدمه

مفهوم اسطوره مفهومی گسترده است که با فرهنگ، آیین، ملت‌ها و گذشته و تاریخ، سرو کار دارد، این مفهوم که مفاهیم جزئی‌تری چون الگوی مثالی، کهن‌الگو، حماسه و بازگشت به کودکی را در خود دارد ارتباط نزدیکی با روان‌شناسی و جامعه‌شناسی دارد.

به نوعی اسطوره مدنظر در نقد ادبی به مفهوم مردم‌شناسی با روان‌شناسی نیز در ارتباط است.ⁱ

تحلیل اسطوره‌ای در پی معنای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی اسطوره‌هاست و در نتیجه نقد ادبی را گسترش می‌بخشد. (تادیه، ۱۳۷۸) «اسطوره «بیان تجربه‌ی زندگی» است» (احمدی، ۱۳۸۵) اسطوره‌ها اعم از شخصیت‌ها، تصاویر و نمادها در طول تاریخ‌های بعد از خود ماندگار هستند چراکه جزئی از فرهنگ، ادب، آیین و تمدن یک ملت به حساب می‌آیند.

رولان بارت (۱۹۸۰-۱۹۱۵) که در زمینه‌ی اسطوره‌شناسی اجتماعی کار کرده است معتقد است: «اسطوره‌شناسی، شکل یا گونه‌ای از گفتار است، گونه‌ای نظام ارتباطی یا پیام» (همان) اسطوره‌ها گذشته را به آینده مرتبط می‌سازند. هریک از اسطوره‌ها به صورت نماد، سمبل و کهن‌الگو حاوی پیام یا پیام‌هایی هستند که از مردمان گذشته و فرهنگ و سایر جنبه‌های شخصیتی و اجتماعی آن‌ها خبر می‌دهند.

بازتاب اسطوره‌های تاریخی در ادب معاصر کم نیست از این میان «زرین کوب» به عنوان یک نویسنده‌ی برجسته با نمایش‌واره‌ای تحت عنوان «گفت و شنودی در باب ابدیت ایران»ⁱⁱ فضای اساطیری را هزار سال بعد از فردوسی با حضور خود فردوسی و رستم به تصویر کشیده است.

هریک از اسطوره‌ها به زمانی مربوط است و احوال قوم اسطوره‌پرداز را در مرحله‌ای از مراحل تطور حیات وی بیان می‌کند. (زرین کوب، ۱۳۸۳) نقشی که حیات دینی اقوام در پیدایش تاریخ و دگرگونی‌های آن دارد غالباً از طرح اسطوره آغاز می‌شود اسطوره‌ای که به دنیای ماورای زمان و به زمان ذهنی تعلق دارد. (همان)

شعر فارسی پر از تلمیح است و بسیاری از تلمیحات، اساطیری هستند. بحث اسطوره در آثار ادبی با آرکی‌تایپ و تمثیل و سمبل و استعاره، نزدیک و درآمیخته است. (شمیسا، ۱۳۸۳)

فریدون مشیری از جمله شاعران معاصر است که اشعارش از حیث موضوع، مضمون و محتوا به گونه‌ای است قابلیت بررسی کهن‌الگوها را دارد.

زرین کوب درباره‌ی مشیری می‌گوید: «بی‌روی و ریا عشق را می‌ستاید، انسان را می‌ستاید و ایران را که جان او به فرهنگ آن بسته است دوست دارد.» (مشیری، ۱۳۸۴) اگر این سخن زرین کوب را به عنوان فرضیه‌ای برای این مقاله در نظر بگیریم پس از بررسی اشعار مشیری در این مقاله، می‌توانیم بگوییم مشیری با علاقه و عشقی که نسبت به ایران، فرهنگ، آیین و مردمانش داشته به زیبایی اسطوره‌ها را در شعر خود به کار برده و با تلفیقی هنرمندانه گذشته را با دنیای معاصرش پیوند زده است.



در مورد بررسی کهن‌الگوها و اسطوره‌پردازی در شعر معاصر نمونه‌هایی وجود دارد که از این میان اشعار شاملو است که به صورت مبسوط به پیشینه‌ی استفاده از اسطوره‌ها در نظم و نثر معاصر پرداخته شده است. (حرّی، ۱۳۸۸) و (دلاور، گذشتی و صالحی، ۱۳۹۴). اما در مورد بررسی اسطوره‌ها و به ویژه انواع کهن‌الگوها، مقاله‌ی حاضر نخستین بار است که اشعار فریدون مشیری را مورد بررسی قرار می‌دهد تا پیوند تاریخ و ادبیات گذشته را با ادبیات و فرهنگ معاصر به واسطه‌ی تلفیق اندیشه‌های کهنه و نو، بیش از پیش نشان دهد.

اسطوره

اسطوره «myth» همان واژه‌ای است که در زبان‌های فرهنگی به دو شکل «story» (قصه) و «History» (تاریخ) دیده می‌شود. در زبان یونانی قدیم به هر داستان یا هسته‌ی اصلی داستان یعنی داستان‌های بدون شاخ و برگ یعنی (plot)، میتوس (mythos) می‌گفتند و به راست یا دروغ بودن آن توجهی نداشتند. اما امروزه «myth» به داستانی گفته می‌شود که در چهار چوب نظام اسطوره‌شناسی یا علم الاساطیر «mythology» قرار داشته باشد و مراد از این اصطلاح اخیر دستگاه و نظام یا مجموعه‌ی متجانسی از داستان‌های قدیمی موروثی است که زمانی در اعتقاد گروهی از مردم جنبه‌ی حقیقت داشت. وظیفه‌ی این داستان‌ها (برحسب مقاصد و اعمال موجودات فوق طبیعی داستان) این بود که توضیح دهد، چرا جهان به وجود آمده است و فلسفه‌ی اموری که اتفاق افتاده‌اند، چیست؟ کار دیگر این قصص این بود که برای آیین و رسوم اجتماعی، منطق و فلسفه و توجیهی ارائه دهد. هرگاه قهرمان داستان بیشتر جنبه‌ی آدمیزادگی داشته باشد تا یک موجود مافوق طبیعی، معمولاً به آن داستان، افسانه (Legend) گویند و هرگاه قهرمان، مافوق طبیعی باشد، اما داستان جزو داستان‌های اساطیری نباشد، به آن قصه‌ی عامیانه folk tale اطلاق می‌کنند. می‌توان گفت که نظام اساطیری mythology مذهبی است که امروزه کسی بدان باور ندارد. شاعران هم هر چند مانند دیگران قرن‌هاست که دیگر بدان اعتقاد ندارند، اما هنوز آن را به کار می‌برند و در اشعار خود از مشتری (ژوپیتر)، زهره (ونوس)، پرومته، و تان (خدای جنگ)، آدم و حوا، یونس، سوشیانس و امثال این‌ها سخن می‌رانند و در تلمیحات و قصص و اشعار درباره‌ی آن‌ها بحث می‌کنند کالریج (Coleridge) درست می‌گوید که «هنوز غریزه‌ی باستانی، نام‌های باستانی را فریاد می‌آورد». (شمیسا، ۱۳۸۱)

کهن‌الگو یا صور مثالی

تصویرهای خاصی در اسطوره‌های مردم بروز می‌کند و در زمان و مکان بسط می‌یابد که به معنایی واحد گرایش دارند و تمایل به ترسیم واکنش‌های روان‌شناختی مشابه داشته و مفاهیم فرهنگی مشابهی را می‌نمایانند. که چنین بن‌مایه‌ها و تصویرهایی صورت مثالی نامیده می‌شوند. (گورین، ۱۳۸۳) iii



فروید دنیای روان را واجد ماهیتی فردی می‌داند اما یونگ علاوه بر ناخودآگاه فردی قایل به لایه‌ی عمیق‌تری در ذهن است که تصاویر ذهنی جهان شمول را در خود جای داده، ضمیر ناخودآگاه جمعی از خود فرد نشأت نمی‌گیرد بلکه میراثی روانی است که از بدو تولد در ذهن هر فرد جای دارد تصاویر ذهنی جهان‌شمول این ضمیر ناخودآگاه جمعی به عقیده‌ی یونگ کهن‌الگو نامیده می‌شود که اسطوره را نماد آن می‌داند این کهن‌الگوها در حیات روانی فرد به صورت تصاویری از قبیل همزاد مونث (آنیما)، همزاد مذکر (آنیموس)، سایه و قهرمان تبلور می‌یابند. (پاینده، ۱۳۸۵)

تحقیق درباره‌ی کهن‌الگوها با اسطوره‌ها آغاز می‌شود که «نمونه‌های مضمونی یا صرفاً ادبی و بی‌اعتنا به قواعد حقیقت‌نمایی» است. اسطوره «تقلید اعمالی است که آرزو تجسم می‌بخشد» مانند عشق‌ها و نبردهای خدایان. نقد اسطوره که به کهن‌الگوهای یونگ و اساطیر یونانی و رومی و هندی یا شاید هم جهانی نزدیک می‌شود نقد مبتنی بر تخیل غیر فرویدی است. (تادیه، ۱۳۷۸)

شارل بودون با الهام از فروید و آبرهام و رانک و یونگ در نقش مایه‌های اسطوره «عقد‌های اولیه» را می‌یابد: «اساطیر محتوای بارز رویای گسترده‌ای است که عقد‌های اولیه محتوای نهفته‌ی آن است» (همان) بازگشت به گذشته‌ی تاریخی و پرداختن به قهرمان‌های جاودان و اسطوره‌های ماندگار از ویژگی‌هایی است که در شعر شاعران معاصر می‌توان دید و این نشان می‌دهد که می‌توان با نگاهی خاص و تلفیقی اسطوره‌ها را به صورت پویا و زنده در زمان ساری و جاری کرد و ذهن انسان معاصر را با تخیلی شاعرانه به فضایی که در آن تصویرها و قهرمان‌های اساطیری هستند، سوق داد. البته در این میان، شاعر با استفاده از صورخیال می‌تواند به خوبی از عهده‌ی این کار برآید.

«ایماژ یا خیال عنصر اصلی در جوهر شعر است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸) ذهن شاعر تنها ذهنی است که می‌تواند در برابر احساس ارتباط انسان با طبیعت و طبیعت بیدار شود این ارتباط‌ها تا بیکران گسترده است به گسترده‌گی طبیعت و به گسترده‌گی حیات انسانی و تاریخ و فرهنگ بشری. (همان: ۳۰۲)

شعر فارسی پر از تلمیح است و بسیاری از تلمیحات اساطیری هستند. بحث اسطوره در آثار ادبی با آرکی تایپ و تمثیل و سمبل و استعاره نزدیک و درآمیخته است. (شمیسا، ۱۳۸۳)

میان نقد اسطوره‌ای و رویکرد روان‌شناختی رابطه‌ای عمیق وجود دارد هر دو به انگیزه‌های زیربنایی رفتار بشری مربوط‌اند. اساطیر ماهیتاً جمعی و مشترک هستند آن‌ها یک قوم و یا ملت را به رفتارهای درونی و معنوی خود پیوند می‌زنند. اسطوره در سراسر جامعه‌ی بشری عاملی زنده و پویاست و با پیوند زدن گذشته به حال و رسیدن به آینده زمان را درمی‌نوردد. اسطوره‌شناسی با مذهب تاریخ فرهنگ اقوام و انسان‌شناسی قرابت دارد. (گورین، ۱۳۸۳) اسطوره ماهیتاً با روایات مذهبی یکی است و در اعصار کهن جنبه‌ی تقدس داشته است. (شمیسا، ۱۳۸۳)

کهن‌الگوها در اشعار



کهن‌الگو، صور مثالی یا آرکی‌تایپ که بر گرفته از اساطیر هستند به صورت نماد، سمبل و تصاویر گونه‌گون طبیعت و افکار برآمده از خرد جمعی که مورد ستایش نوع بشر است در اشعار مشیری به شکل‌های زیر دیده می‌شود:

مرگ^{iv}

عرفان و اسطوره در مواردی با هم اشتراک دارند، مرگ یکی از مواردی است که در عرفان مطرح است. کهن‌الگوی مرگ یا مرگ‌اندیشی هم یکی از مواردی است که شاعران معاصر از جمله مشیری بدان پرداخته‌اند. مرگ در عرفان؛ آغازی برای زندگی دوباره است که با فنای در حقیقت، می‌توان به بقای حقیقی رسید.

برجسته‌ترین نوع آرکی‌تایپ در دو جلد بازتاب نفس صبحدمان، وجود کهن‌الگوی مرگ است. دیدگاه مشیری به مرگ واضح و روشن است و نیازی به تأمل یا تحلیل بسیار برای رسیدن به نوع نگاه او به مرگ نیست، در تفکرات او نسبت به مرگ نوعی پارادکس یا تناقض‌نمایی دیده می‌شود چراکه در عین فرار از مرگ به آن نیز می‌اندیشد، اما برای خواننده اشعار مشیری، دشوار است که بتواند برخورد دوگانه او با مرگ و دلیل آن را در شعر بیابد. او مرگ را نمی‌پذیرد و در جای جای اثر نگاهی منفی به مرگ دارد، از مرگ هراسان و عاشق زندگی است نه به خاطر خور و خواب و همنشینی با گل و ساز و شراب چرا که می‌داند دنیا بیمار و رنجور است، از این رو هدفی برتر دارد:

... من این دنیای فانی را / هزاران بار از آن دنیای باقی دوست‌تر دارم / ... نمی‌خواهم بمیرم تا محبت را به انسان‌ها بیاموزم
بمانم تا عدالت را برافروزم / بفرورزم / خرد را مهر را تا جاودان بر تخت بنشانم... / جهان سرشار از عشق و گل و موسیقی و نور است / نمی‌خواهم بمیرم ای خدا / ای آسمان / ای شب / نمی‌خواهم / نمی‌خواهم / نمی‌خواهم / مگر زور است. (مشیری، ۱۳۸۴)

... یک معلم بزرگ نیز / در تمام لحظه‌ها تمام عمر / در کلاس هست و در کلاس نیست / نام اوست مرگ / و آنچه را که درس می‌دهد / «زندگی» است (همان)

مرگ یعنی / از این جهان گم‌گور / دور / دور از تمام هستی دور / مرگ یعنی پلید زشت سیاه / ... سخن ساده / مرگ یعنی مرگ (همان)

برادرکشی

صورت اساطیری صورت مثالی کهن‌الگو یا آرکی‌تایپ از برساخته‌های یونگ است که در اسطوره و روان‌شناسی به کار می‌رود. به قول کادن مسایل بنیادی و فطری حیات بشری چون تولد، رشد، عشق، خانواده، مرگ، رقابت دو برادر جنبه کهن‌الگویی دارند (شمیسا، ۱۳۸۳) مثل داستان کشته شدن هابیل به دست قابیل:



از همان روزی که دست حضرت قابیل / گشت آلوده به خون حضرت هابیل / از همان روزی که فرزندان آدم / زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید / آدمیت مرد! از همان روزی که یوسف را برادرها به چاه انداختند / ... آدمیت مرده بود / ... سینه دنیا ز خوبی‌ها تهی است / ... صحبت از موسی و عیسا و محمد نابجاست (مشیری، ۱۳۸۴)

قهرمانان اساطیری

حماسه زیربناهای اساطیری دارد (شمیسا، ۱۳۸۱) صور اساطیری^۷ یا آرکی تایپ‌ها را هم در حماسه می‌توان دید، نام بردن از قهرمانان اساطیری شاهنامه و صفات و ویژگی‌های آن‌ها در اشعار مشیری، پیوند این دو نوع ادبی - اسطوره و حماسه - را در شعر او نشان می‌دهد. فریدون مشیری در شعر «خروش فردوسی» با ذکر نام‌های شخصیت‌های اسطوره‌ای مانند: رخس، رستم، سهراب، دیو سپید، گردآفرید، فریدون و کاوه، آرش، سیاوش، اسفندیار و دیگر شخصیت‌ها (همان) و پهلوانان اساطیری شاهنامه، به نوعی تلفیقی، اسطوره را در شعر معاصر زنده و پویا کرده است:

دلم برای «فریدون» و «کاوه» پر می‌زد / حکایت «ضحاک» / همیشه مایه ی بیزاری و ملالم بود (همان)
به پاک مهری «ایرج» / به تنگ چشمی «تور» / به کینه توزی «سلم» / به نوشداروی چنهان به گنج «کیکاوس» / به «اشکبوس» / به «طوس» (همان)

آنک شغاد پنهان / در جان پناه سختش / کو رستمی که دوزد / با تیر بر درختش (همان)
آفتاب / که فروغ رخ «زرتشت» در آن گل کرده‌ست (همان)

آنیما

آنیما از نظر یونگ تصویر روح است روح خود (élan vital) یا نیروی حیات و انرژی زایای بشر است آنیما عامل زنده در انسان است که حیات مستقلی داشته و خود حیات آفرین است یونگ، آنیما را به عنوان جنبه‌های مادینگی روان مردانه مطرح ساخته و اشاره می‌کند که تصویر آنیما غالباً با چهره زنان بازتاب می‌یابد رخداد عشق را می‌توان با نظریه یونگ توجیه کرد (گورین، ۱۳۸۳)

آنیما به صورت معشوق و بانویی مهربان جلوه کرده است: / بانوی مهربان / دست کرم گشود از تاج گیسوان بلندش
هر آنچه بود / دزدانه طراوت و رحمت نثار کرد / بر زخم‌های سخت زمین مرهمی نهاد. (مشیری، ۱۳۸۴)
لبخند چشم تو / در چشم من وجود خدا را آواز می‌دهد / در جسم من تمامی روح حیات را پرواز می‌دهد. (همان)

زن مثالی

زن مثالی در اشعار مشیری به دو صورت آمده است:

۱- افسونکار:



...نگاهی سخت افسونکار دارد/ تو را سرگشته می خواهد همه عمر/ ... فریش را مخور خوش خط و خالی است/ ... سرت را گرم می دارد به امید/ دلت را نرم می سازد به نیرنگ. (همان)
زیبا ظریف دختر افسونگر بهار/ یک شاخه گل به دست. (همان)

۲- مادر مثالی

که مهربانی و عطوفت از ویژگی های اوست:
آن روزها که کودک خود را / بر سینه می فشردی / می گفتم: «روزی تمام مردم این شهر از تو به نام شاعر ما نام می برند»... (همان)
...اما روان تو / هر جا که من سرود و سخن ساز می کنم / پروانه وار هرسو / پرواز می کند / بر روی من چو عهد دلاویز کودک / لبخند می زند. (همان)

خورشید

از دیگر نمونه های صورت مثالی، خورشید است که نور خود را چون مادری مهربان بر عالم می تاباند و مقابل تاریکی و ظلمت است. در نظر مشیری خورشید حالت ایزدگونگی و اساطیری خود را حفظ کرده او در شعر خود به زبان امروزی خورشید را به تصویر کشیده است:
پر شد از اشک چشم دختر خورشید / بر خود پیچید بس که ظلم بشر دید. (همان)
من نمی گویم در این عالم / گرم پو تابنده هستی بخش / چون خورشید باش. (همان)
از خورشید به صورت استعاری به مرغ تعبیر می کند که نماد زایش است و به صورت امروزی آن را بیان داشته:
ای مرغ آفتاب
از صد هزار غنچه یکی نیز وا نشد! (همان)

زمین

مادری دیرینه و از نمونه نمادها و سمبل های مادر مثالی در طبیعت است:
زمین بود و یاد زمان های دور / جهان های نور / ... زمین با هزار آرزو / دل و جان بگسترده در راه او / پرورد این تازه نوزاد را / بدو داد آن ملک آباد را. (همان)
زمین با تجربه خود می آموزد:
زمین به ما آموخت / ز پیش حادثه باید که پای پس نکشیم / مگر کم از خاکیم / نفس کشید زمین / ما چرا نفس نکشیم؟ (همان)



صبح و سحر

سحر تولد نور / سحر شکستن ظلمت / گریز تاریکی (همان)
 درین صبح فرخنده تابناک / که از زندگی دم زند جان خاک (همان)
 بهترین لحظه‌های روز و شبم / لحظه‌های شکفتن سحر است / که سیاهی شکسته پا به گریز / روشنایی گشوده بال و پر
 است. (همان)

غروب

یکی از کهن‌الگوهای قابل توجه در اشعار فریدون مشیری کاربرد واژه‌ی «غروب» است که به نوعی نماد غم، اندوه، رنج و بی‌کسی است:
 غروب، تنگی زندان / غروب تلخی مرگ / غروب، درد، جدایی / غروب، غصه و غم / صدای گریه‌ی خاموش / مویه و ماتم! (همان)
 به سرخ غروبم چو افتد نگاه / مرا هست در کام اندوه راه (همان)

آب و متفرعات آن

آب از عناصری است که نزد ایرانیان مقدس و ایزدی به شمار می‌رفته است ایرانیان معتقد به آفرینندگی آب در نظام جهان بوده‌اند. آب هم‌چون ایزد بانوی بزرگ آب و باروری ستایش شده است. (یاحقی، ۱۳۷۵) سمبل آب و متفرعات آن مربوط به ایده‌ی اساطیری تولد و مرگ است. (شمیسا، ۱۳۸۳)
 آب نماد زایش است:
 آب از دیار دریا / با مهر مادرانه / آهنگ خاک می‌کرد (مشیری، ۱۳۸۴)
 دریا به من بخشید آن شب / بس گنج از گنجینه خویش. (همان)
 باران مهربان / بوی خوش طراوت و رحمت / آنگاه: دریای روشنایی در نیلی سپهر / معراج شاعرانه پروانگان نو / در هاله‌ی بزرگ سپیده / ظهور مهر! (همان)

آفرینش

از رایج‌ترین بن‌مایه‌ها در اساطیر فناناپذیری آفرینش یا رحم و بطن نمادین حیات است. (گورین، ۱۳۸۳) موضوع آفرینش از مهم‌ترین مسائلی است که در اساطیر اقوام و ملل مورد توجه قرار گرفته است. (یاحقی، ۱۳۷۵)
 فریدون مشیری در شعر «آفرینش» عناصری را که در طول تاریخ نماد زایش و تولد و باربری هستند و به عنوان اسطوره در تاریخ ادبیات مطرح‌اند، آورده است:



در قرن های دور... در لحظه ای که شاید/ یک مستی مقدس/ یک جذبه/ یک خلوص/ خورشید و خاک آب و نسیم و درخت را/ در برگرفته بود؛/ موجود ناشناخته ای در ضمیر آب/... از عالمی که هیچ نشان در جهان نداشت پا در جهان گذاشت/... فرزند آفتاب و زمین و نسیم و آب/ در قرن های دور/ افراشت روی خاک لوای حیات/ تا قرن های بعد/ آرد به زیر همه کائنات را (مشیری، ۱۳۸۴)

زمان

«میرچا الیاده» پژوهشگر نقد اسطوره ای به مسأله ی زمان در اساطیر توجه خاصی دارد. از نظر انسان باستانی، زمان گذرا سبب مرگ و فنا می شود. (شایگان فر، ۱۳۸۴)

مشیری، زمان و گذر آن را بسان اژدهای تشنه کامی می داند که علیه انسان است و او را درمانده کرده است. گذر زمان مرگ را با خود به همراه دارد و همین مرگ از حوادثی است که انسان توان مقابله با آن را ندارد:

اژدهای زمان تشنه کام است/ می خورد هر نفس خونمان را/ ای خدا یک نفس یاری ام کن/ تا خورم خون این اژدها را (مشیری، ۱۳۸۴)

اژدهای زمان تشنه کام است/ تشنه کامی که سیری ندارد/ کام این اژدها تر نگردد/ گر فلک تا ابد خون ببارد (همان)

عشق

یکی از کهن الگوهای یونگ عشق است. به عقیده ی یونگ فرد ممکن است در رفتار خویش «سرمشقی، کهن الگویی» در پیش بگیرد که سرچشمه گرفته از کهن الگوی آنیما و آنیموس است که زمینه ی بروز آن واکنش یا احساس را در فرد ایجاد می کند. سرمشق رفتار یا احساس عشق ورزیدن در ما وجود دارد به همین سبب میل به یافتن معشوق یا عاشق به طور طبیعی در هریک از انسان ها بروز می کند. (پاینده، ۱۳۸۵) عشق جایگاه ویژه ای در اشعار مشیری دارد، غزلی با همین عنوان دارد. محور کلی این غزل پیرامون عشق است که در اکثر ابیات تکرار این واژه جلوه ی خاصی به شعر بخشیده است:

عشق هر جا رو کند آن جا خوش است/ گر به دریا افکند دریا خوش است/... عشق را دریاب و خود را واگذار تا بیابی جان نو خورشیدوار/ عشق هستی زا و نور افزا بود/ هر چه فرمان می دهد زیبا بود (مشیری، ۱۳۸۴)

ای عشق در آتش تو فریاد خوش است/ هر کس که در آتش تو افتاد خوش است (همان)

ای عشق تو را دارم و دارای جهانم/ همواره تویی هر چه تو گویی و تو خواهی (همان)

رنگ ها^{vi}



در اساطیر ایران به خصوص آیین مهر، علاوه بر اهمیت خورشید، رنگ سرخ نیز که جلوه آن است قداست خاصی دارد. (شایگان فر، ۱۳۸۴)

سرخ دو تعبیر از صبح دل‌انگیز و غروب غم‌انگیز:

دو سرخی برون زاید از آفتاب / که دریا از آن می‌شود سرخ ناب / شگفتا دو سرخی حیات و عدم / یکی سرخ شادی یکی سرخ غم (مشیری، ۱۳۸۴)

هنوز از چمن کودکی به جا مانده‌ست / دو برگ سبز درین چهره‌ی خزانی من / گذشت شوکت رنگین آن همیشه بهار / به زرد و سرخ زند باغ زندگانی من (همان)

زرد و نیلی و بنفش / سبز و آبی و کبود / با بنفشه‌ها نشسته‌ام / سال‌های سال صبح‌های زود (همان)

در بنفشه‌زار چشم تو / برگ‌های زرد و نیلی و بنفش / عطرها‌ی سبز و آبی و کبود / نغمه‌های ناشنیده ساز می‌کنند (همان)

لابه لای لاله زاران شفق / اشک خورشید است / یا خون شقایق / سرخ سرخ (همان)

آنیمیسیم یا جاندارانگاری تفکری اساطیری است:

در نزد اقوام کهن همه چیز جاندار بود و جمادات روح پنهانی داشتند که به آن «مانا» گویند. این تفکر امروزه هم در ادبیات به جا مانده است و نشانه‌ی آن جاندارپنداری است. (شمیسا، ۱۳۸۳)

دریا صبور و سنگین / می‌خواند و می‌نوشت... (مشیری، ۱۳۸۴)

ای ستاره‌ها که از جهان دور / چشمتان به چشم بی فروغ ماست! / نامی از زمین و از بشر شنیده‌اید؟ (همان)

آب گوید / زاری‌ام را بشنوید / گوش بر آوای غم‌هایم کنید... / سنگ‌ها هم حرف‌هایی می‌زنند / گوش کن / خاموش‌ها گویاترند (همان)

اهورا و اورمزد

انسان کهن خدایان متعددی داشت خدای نیکی اورمزد یا اهورا و خدای بدی یا اهریمن شاعر امروز با تلفیق کهن‌الگوها با مفاهیم امروزی، روحی تازه به اسطوره بخشیده است زمستان و سردی با کهن‌الگوی اهریمن و بهار و نوشدن هستی را با اهورامزدا به صورت هنرمندانه و در قالب تصویری خیالی گاه به صورت تشبیهی و گاه به صورت استعاره می‌آورد.

اهورامزدا به معنی سرور دانا نام خدای زردشت در اوستا است که بر گروه خدایان آریایی (دیوان) خط بطلان کشید.

اهورا مزدا قادر متعال و خالق اعلی و وجودش عین قدرت و دانش است بر کاینات فرمان می‌راند. (یاحق‌ی، ۱۳۷۵)

این دفتر دانایی / این طرفه ره آورد / الهام خدایی / فرمان اهوراست (مشیری: ۱۳۸۴)

این صبح تابناک اهورایی / نوباوه طراوت و لبخند است (همان)

بر نقش دیواری در آن هنگامه دیدم / تندیس پاک اورمزد افتاده بر خاک / شمشیر دست اهرمن بود! (همان)



ایزد و روشنی

ایزد درخور ستایش معنی می‌دهد و به فرشتگانی اطلاق می‌شود که از جهت رتبه و منزلت فروتر از امشاسپندان هستند اما در فرهنگ‌ها ایزد یکی از نام‌های باری تعالی شناخته شده که جمع آن یزدان است. (یاحق، ۱۳۷۵)

دوباره روشنی ایزدی شود پیروز/ به لطف نور سر آید زمان تاریکی/ من این میانه/ قلم بر کشم ز ترکش مهر/ چو تیغ صبح/ درافتم به جان تاریکی (مشیری: ۱۳۸۴)

اهریمن

اهریمن به معنی خرد خبیث می‌باشد که منشأ همه‌ی بدی‌ها و زشتی‌هاست (یاحق، ۱۳۷۵)

در پرده‌های ذهن من از عهد کودکی/ سرمای سخت بهمن و اسفند/ این گونه نقش بسته است/ اهریمنی! (مشیری: ۱۳۸۴)

اهریمن و نادانی:

نسلی که ز او هام و خرافات گسسته ست/ اهریمن نادانی را شاخ شکسته ست (همان)

اساطیر دینی

خضر

به عنوان راهنما:

خضر است به گاه رهنمایی/ اسکندر در جهان گشایی (همان)

مسیح

شخصیت اسطوره‌ای دینی:

اینک من و درخت/ چنان دو سوگوار پریشان تیره‌بخت / ... او چون مسیح دوخته تن بر صلیب خویش / من در تب تلاش رهایی/ شاید که بار دیگر دستی بر آوریم/ آزاد با درخت (همان)

عیسا

جان بخش:

جان داده به مردگان چو عیسا/ جان یافته بارید نکیسا (همان)

آیا نسیم روح مسیحا نیست/ کز ذره ذره زندگی آکنده است؟ (همان)

دلم از نام مسیحا لرزید/ از پس پرده اشک/ من مسیحا را بالای صلیب دیدم/ با سر خم شده بر سینه که باز/ به نکو کاری، پاکی، خوبی/ عشق می‌ورزید (همان)



کَهِف:

نه غار کَهِف / نه خواب قرون / چه می بینم (همان)

اسطوره‌ی عاشقی و معشوقی

شخصیت‌هایی که نام آن‌ها در ادب و فرهنگ ایران نماد و سمبل عشق‌های واقعی است، به عنوان قهرمانان اسطوره‌ای در عرصه‌ی عشق شناخته شده‌اند، ذکر این نمادها در شعر مشیری به نوعی ستایش عشق را به تصویر می‌کشد. درافتادن با برترین قدرت‌ها مانند شاه و نیز اقدام نمودن به کاری دشوار مثل کندن کوه به خاطر معشوق، "فرهاد" را به عنوان شخصیت اسطوره‌ای در تاریخ ادبیات ماندگار کرده است:

شیرین و فرهاد:

کار شیرین به جهان شور برانگیختن است / عشق در جان کسی ریختن است / کار فرهاد برآوردن میل دل دوست / خواه با شاه درافتادن و گستاخ شدن / خواه با کوه درآویختن است (همان)

لیلی و مجنون:

به خود گفتم تو هم مجنون یک لیلای زیبای / که جان داروی عمر توست در لب‌های میگونش (همان)
بید مجنون نشسته در دل کوه / همچو مجنون گرفته سیما بود / چشمه چون اشک غم به دامن او / ناله جوی نام لایلا بود (همان)

عشق و حماسه‌ی اساطیری:

چه روزها و چه شب‌ها که خواب داروی من / زلال عشق دلاویز زال و رودابه / شراب قصه‌ی تهمینه و تهمتن بود
شب‌ی اگر سخن از بیژن و منیژه نبود / جهان به چشم همتای چاه بیژن بود (همان)

دنیای ماورا و بریدن و گسستن از زمان تاریخی^{vi}

یکی از بن‌مایه‌های مثنوی، فرار از زمان است. رجعت به بهشت، مکان کمال، یعنی رستگاری که بشر قبل از هبوط خود داشته است. (گورین، ۱۳۸۳)

در آن / جهان خوب / در دشت‌های سرسبز / در باغ‌های پرگل / دیوار آن نسیم / با هر جوانه جوشش نور و سرور عشق
در هر ترانه گرمی ناز و نوای مهر / لبخند باغکاران تابنده چون چراغ / گلبانگ کشت و رزان پوینده تا سپهر / ما کار می‌کنیم (مشیری، ۱۳۸۴)



ذرات جان من در بستر تخیل گسترده تا افق / آن سوی کائنات - زیر حجاب روشن احساس / از جام ناشناخته‌ای مست می‌شوند (همان)

گاهی میان مردم در ازدحام شهر / غیر از تو هر چه هست فراموش می‌کنم (همان)
 بسا شبها که سفر می‌کنم / سفر در خویش / به دوردست زمان / بسا شبها که گذر می‌کنم / چو روح نسیم / به بیکران جهان (همان)

خرد جمعی^{vii}

خرد جمعی که یونگ از آن سخن گفته و حکایت از فرهنگ و اسطوره ملت‌ها دارد در اندیشه و بینش مشیری دیده می‌شود:

عشق‌ورزی را در شعری با عنوان "دوست بدارید" توصیه می‌کند:
 ای همه مردم درین جهان به چه کاربرد / عمر گرانمایه را چگونه گزارید / هر چه به عالم بود اگر به کف آرید / هیچ ندارید اگر که عشق ندارید (همان)

مهربانی را ارج می‌نهد: ... با ستمکاری نادانی این گونه مدارا نکنیم / آستین‌ها را بالا بزنیم / دست در دست هم از پهنه‌ی آفاق برانیمش / مهربانی را / دانایی را / بر بلندی جهان / بنشانیمش (همان)

من دل به زیبایی به خوبی می‌سپارم؛ دینم این است / من مهربانی را ستایش می‌کنم؛ آئینم این است (همان)
 مهر را جاودانه معرفی کرده است: / بار دگر زمانه / از عطر از شکوفه / از بوسه از ترانه / وز مهر جاودانه / سرشار می‌شود. (همان)

فصل‌ها

مشیری بیشتر از هر فصلی بهار را در شعر خود به کار برده که نماد رویش، آفرینش و زیبایی است:
 خاک جان یافته است / تو چرا سنگ شدی؟ / تو چرا این همه دل‌تنگ شدی / باز کن پنجره‌ها را / و بهاران را باور کن (همان)

خیز و آغوش در آغوش لطیفش بگشای / روح هستی است که جان بخش وزیده است بهار (همان) / زمستان، اسطوره‌ی اهریمنی و بهار، نماد ایمنی:

گل افشانی ارغوان / نوید امید است درباغ جان / که هرگز نماند به جای / زمستان اهریمنی / بهاران فرا می‌رسد / پرستیدنی سراسر همه مژده ایمنی. (همان)

پاییز سرد زرد / با سبز و سرخ باد / با یک لهیب شعله برافروخت در چنار / با یک نهیب رنگ ربود از رخ چمن (همان)

نوستالوژی^{ix} و یادآوری خاطرات



از نظر فرای اساطیر درباره زمان از دست رفته و مقدسی سخن می‌گویند که بشر ابتدا در دامان مادر خود (زمین) می‌زیست، چشم به پدر (آسمان) داشت تا مادر (زمین) را بارور کرده طبیعت سبز شود و همراه با او انسان بدوی نیز تولدی دوباره یابد (شایگان‌فر، ۱۳۸۴) به نظر فرای چهارچوب تمام ادبیات همین اسطوره از دست دادن روزگار خوش‌الست یا دوران شاد قدیم و باز یافتن هویت است.

نوستالژی یا غم غربت و حسرت و اندوه بر گذشته‌های خوش، به خصوص یاد ایام جوانی که خوش‌ترین لحظه‌هاست در شعر مشیری نمود ویژه‌ای دارد. در شعر «کوچه» این نوع، بسیار برجسته‌تر است شاعر با یادآوری خاطرات شیرین گذشته مخاطب را وارد فضای شعر می‌کند و با هنرمندی بسیار خواننده شعر را همسفر خاطرات و لحظه‌های شیرین خود می‌کند:

در شعر «کوچه» با ذکر فعل «یادم آمد» نمونه گویای خاطرات و یادآوری ایام خوش و نیز بیان حسرت اندوه از گذشتن آن دوران است:

یادم آمد که شبی با هم از آن کوچه گذشتیم / پر گشودیم و در آن خلوت دلخواسته گشتیم (مشیری، ۱۳۸۴)
و با حسرت یاد می‌کند:

یادم آید که دگر از تو جوایی نشنیدم / پای در دامن اندوه کشیدم / نگسستم نه رمیدم همان (همان: ۴۰۵)
شعر «آینه شکسته» شکوه و شکایت از روزگار و اظهار غم و اندوه و ملال:

روزی نمی‌رود که به یاد گذشته‌ها / در ظلمت ملال نگریم به حال خویش / یک دم نمی‌شود که به یاد جوانی‌ام / از فرط رنج سر نبرم زیر بال خویش (همان)

با حسرت از گذشته یاد کردن گاه حسرت روزهای خوش را خوردن و گاه حسرت گذشتن ایام به تلخی که می‌توانست خوب بگذرد:

به دریا شکوه بردم از شب دشت / وزین عمری که تلخ تلخ بگذشت (همان)

یادش به خیر / عهد جوانی که تا سحر / با ماه می‌نشستم / از خواب بی‌خبر (همان)

آنگاه از کنار هیاهوی زندگی / خاموش بگذرم / با حسرتی عظیم که با خویش می‌برم / با کوله بار شعر که بر جان نهاده -
ام (همان)

نتیجه‌گیری

پس از بررسی اشعار، نمونه‌های بسیاری از اسطوره‌ها در شعر فریدون مشیری دیده شد که به صورت نماد یا کهن‌الگو جلوه‌ای خاص به اشعار او بخشیده است. مهم‌ترین صورت‌های مثالی که به شکل تصاویر طبیعت و یا اسطوره‌های



حماسی و دینی و یا نشأت گرفته از خرد جمعی است در شعر مشیری عبارت است از: مرگ، خورشید، صبح، زمین، قهرمانان اسطوره‌ای؛ اعم از حماسی و مذهبی، عاشقان، مهربانی و عشق. آنیما یا همان معشوق هم کهن‌الگویی است که در شعر او جایگاه خاصی دارد. مادر مثالی به صورت زمین آب، دریا و خورشید در شعر او دیده می‌شود. مشیری با استفاده از صورخیال، اسطوره را در شعر خویش زنده کرده است.

گاهی اوقات مشیری با تلمیح و اشاره به اسطوره‌های تاریخی دینی و مذهبی ذهن خواننده را به آن موضوع یا داستان هدایت می‌کند به گونه‌ای که خواننده خود را در آن فضا احساس می‌کند.

کهن‌الگوهای خورشید، زمین، دریا، نسیم و صبح از جمله نمادهای مادر مثالی در شعر فریدون مشیری است که به صورت شاعرانه و ویژگی‌ها و صفات زنانه را به این عناصر نسبت داده است، شاید دلیل آن متأثر از آنیمای روح شاعر باشد. فصل‌ها به ویژه «بهار» از جمله کهن‌الگوهایی است که بسامد بالایی در شعر او دارد. کهن‌الگوی انواع رنگ‌ها نیز به شعر او جلوه‌ای خاص بخشیده است. یادآوری خاطرات به خوشی، و غم و اندوه و حسرت گذشته را خوردن از جمله مواردی است که در شعر او فراوان دیده می‌شود.

منابع

آریانپور کاشانی، منوچهر، ۱۳۸۹، فرهنگ یک جلدی پیشرو آریان پور (فارسی-انگلیسی)، چاپ سیزدهم، تهران، نشر الکترونیکی و اطلاع‌رسانی جهان رایانه امین.

احمدی، بابک، ۱۳۸۵، ساختار و تأویل متن، چاپ هشتم، تهران: نشر مرکز.

ایو تادیه، ژان، ۱۳۷۸، نقد ادبی در قرن بیستم، ترجمه‌ی مهشید نونهالی، چاپ اول، تهران: نیلوفر.

پاینده، حسین، ۱۳۸۵، نقد ادبی و دموکراسی جستارهایی در نظریه و نقد ادبی جدید، چاپ اول، تهران: نیلوفر.

حرّی، ابوالفضل، ۱۳۸۸، کارکرد کهن‌الگوها در شعر کلاسیک و معاصر فارسی در پرتو رویکرد ساختاری به اشعار شاملو، فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی س ۵- ش ۱۵، صص ۹-۳۳.

دلاور، گذشتی، صالحی، ۱۳۹۴، «بررسی کهن‌الگو در شعر احمد شاملو بانگاه کاربردشناختی»، فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال ۱۱، شماره ۱۴، صفحه ۱۱ تا ۱۲۱.

دیچز، دیوید، ۱۳۷۹، شیوه‌های نقد ادبی، ترجمه‌ی محمد تقی صدقیانی و دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات علمی.

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳، در قلمرو وجدان، چاپ سوم، تهران: سروش.

_____، ۱۳۷۱، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ چهارم، تهران: اساطیر.

شایگان‌فر، حمیدرضا، ۱۳۸۴، نقد ادبی معرفی مکاتب نقد همراه با نقد و تحلیل شواهد و متونی از ادب فارسی، چاپ دوم، تهران: داستان.



- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۱، انواع ادبی، چاپ نهم، تهران: انتشارات فردوس.
- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۳، نقد ادبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات فردوس.
- گورین، ویلفرد و دیگران، ۱۳۸۳، راهنمای رویکردهای ادبی، ترجمه‌ی زهرا میهن خواه، چاپ چهارم، تهران: اطلاعات.
- مشیری، فریدون، ۱۳۸۴، بازتاب نفس صبحدمان، ج ۱، چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه.
- _____، ج ۲، چاپ چهارم، تهران: نشر چشمه.
- یاحقی، محمد جعفر، ۱۳۷۵، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران: سروش.

یادداشت‌ها

- ⁱ اسطوره‌ای که مدنظر منتقد جدید است نوعی موضوع رمزی است که با کاربرد صحیح تصویرگری «صورت نوعی» ایجاد می‌شود. (رک دیچنز، ۱۳۷۹: ۲۵۹)
- ⁱⁱ رک (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۱۷-۴۰۸)
- ⁱⁱⁱ انواع این صور مثالی تصویرها، الگوها و انواع ادبی هستند. برای اطلاع بیشتر از این صورمثالی نگاه کنید به راهنمای رویکردهای ادبی صص ۱۷۴ - ۱۸۰
- ^{iv} نظر فریزر را در این باب در کتاب نقد ادبی دکتر شمیسا مشاهده کنید.
- ^v archetype یا صورت اساطیری به کهن‌الگو و صورت مثالی هم ترجمه شده، رک: به (شمیسا، ۱۳۸۱: ۹۳)
- ^{vi} رنگ‌ها هر کدام سمبل و نماد یک مفهوم یا ویژگی هستند به عنوان مثال سبز: نماد رشد، احساس و امید، سیاه: نماد ظلمت، تاریکی و مرگ و سفید جنبه‌های نور و تزکیه. نگاه کنید به: راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ص ۱۷۵.
- ^{vii} ناخودآگاه جمعی از مصطلحات یونگ است. آدمی از گذشته‌ی تاریخی خود خاطراتی به ارث برده که در ناخودآگاه جمعی متمرکزند. نگاه کنید به نقد ادبی شمیسا ص ۳۴۶.
- ^{viii} به نظر الیاده انسان دوران اسطوره با حضور در آیین‌های قدسی به زمان اصلی و آغازین باز می‌گردد از فنا می‌گریزد و دیگر در زمان تاریخی زندگی نمی‌کند. (رک نقد ادبی معرفی مکاتب نقد ص ۱۷۸)
- ^{ix} Nostalgia به معنی غربت، غم و اندوه و دوری از زادگاه یا میهن است. نگاه کنید به فرهنگ یک جلدی پیشرو (آریانپور کاشانی، ۱۳۸۹: ۹۷۵)